هوالعلیم

ضرورت ریاضت و مراتب آن

شرح حدیث عنوان بصری ـ ریاضت نفس ـ جلسه ۱۶۲

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم محمّد
وعلی آله الطّیّبین الطّاهرین و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی ریاضت می‌فرمایند که **ثَلاثَةٌ مِنها فِی رِیاضَهِ النَّفسِ ... فَایاكَ أن تَاكُلَ ما لا تَشتَهِیهِ.**

خدمت رفقا و دوستان عرض شد که کلّ این حدیث شریف عنوان بصری در ریاضت نفس است و تمام فقراتش، فقرات عبوردهنده‌ی انسان است از مراحل نفس و از تخیلات و توهمّات و امثال ذلک، چه آنچه که تا به حال خدمت رفقا و دوستان عرض شده و چه آنچه که پس از این به توفیق الهی خدمت رفقا عرض خواهد شد همه‌ی اینها در راستای عبور ما از تخیلات و توهمّات است و به کارگیری این فقرات تأثیر مستقیم در تبدّل و تحوّل انسان دارد و عدم متابعت از این فقرات باعث انحطاط انسان و غلطیدن در عالم دنیا و نفسانیات است و بزرگان تأکیدی که در این مساله نسبت به شاگردان داشتند، بی‌خود نبود، مطلب اینطور نیست که همه‌ی ما بخواهیم مساله را به ولی خدا و امام زمان علیه‌السلام ارجاع بدهیم و خود را کنار نگه داریم و آسوده‌خاطر دست به هر کاری بزنیم، مطلب اینطور نیست، در زمان رسول خدا هم اینطور نبود، در زمان امیرالمؤمنین هم نبود، در زمان هیچکدام از ائمه به این شکل نبود، امام علیه‌السلام به آن میزانی که فرد اهتمام و صداقت و صفای ضمیر دارد و به آن مقدار که خود را تسلیم کرده به همان مقدار جلو می‌برد نه بیشتر، اضافه‌ی بر آن مقدار حرکت نمی‌دهد، تا فردی خود را تسلیم ولایت نکند، چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک *** چو درد در تو نبیند که را دوا بکند[1]

تا محمدبن‌مسلم نیامد پیش امام صادق و عرض حال نکرد و درد خود را بیان نکرد و از آن حضرت چاره‌جویی نخواست، امام صادق هم او را هدایت نکردند، آمد پیش حضرت و آن مشکل خود را مطرح کرد و میزان تسلیم خود را هم به آن حضرت عرضه داشت، البته عرضه داشتن در اینجا معنا ندارد، چون ولی خدا بدون سخن و گفتگو می‌فهمد و اطلاع دارد و نیازی به صحبت کردن ندارد.

یک وقتی یکی آمده بود مشهد، من خدمت مرحوم آقا بودم آمد و خیلی نسبت به ایشان ابراز ارادت و محبت و تسلیم و انقیاد و امثال ذلک، من هم در آنجا نشسته بودم، کیفیت صحبت کردن و تکلم ایشان بنحوی

[1] دیوان حافظ، غزلیات، غزل شماره ۱۸۷

بود که هر کسی در آنجا بود می‌گفت در روی زمین از این مطیع‌تر و منقادتر کسی نیست یعنی با عبارات و کلمات و جملات بنحوی ارادت خودش را بیان می‌کرد که واقعا دل سنگ به حال این فرد می‌سوخت که چه قِسم خود را در معرض این اطاعت درآورده است، وقتی که رفت، مرحوم آقا به من‌فرمودند: خب این را چگونه یافتی؟ گفتم: همه‌اش مجاز بود، ایشان خندیدند و فرمودند: بله همینطور است. خب ببینید، خب چی می‌تواند ... من نمی‌خواهم ادعا بکنم بالاخره ما هم از کیفیت رفتار مرحوم آقا فهمیدیم والا ما چه می‌فهمیم که حالا این در باطنش چه خبر است و نیست و اینها، گفتم همه‌اش مجاز بود.

یک فرد دیگری که هنوز هم حیات دارد و فرد بسیار خوبی است اهل تهجّد و اهل مراقبه کذا و کذا ولی خب بالاخره مساله‌ی تسلیم یک مساله‌ی دیگری است مساله‌ی انقیاد یک مطلب دیگری است، نامه‌ای برای مرحوم آقای حداد نوشته بود که بعداً خود ایشان گفت که من در نامه چه نوشتم، یعنی سالهای بعد، بعد از فوت مرحوم پدرمان، نامه را من ندیدم ولی در همان سفری که به اتفاق مرحوم والد، ما در کربلا بعد از مکه مشرف شده بودیم که من سنم تقریبا هفده سال بود من نشسته بودم که مرحوم حداد آن نامه را دادند به آقا، بازش هم نکرده بودند، فرمودند: که آقا یک نامه‌ای از همچین شخصی آمده است و شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید، شما مطالعه بکنید و جوابش را هم بدهید همین‌طوری، ایشان همان‌جا نامه را باز کردند مطالعه کردند و فرمودندآقا مجاز است، بستند و دوباره گذاشتند سر جایش، خُب ببینید! بعد ایشان به من گفت البته من با ایشان صحبت نکردم ایشان گفت که من یک نامه‌ای به مرحوم آقای حداد نوشتم و من فهمیدم که این همان است و مطالبی که ایشان در آنجا گفت مطالب غریبی بود یعنی شما چه هستید، شما بحر هستید، شما دریا هستید، مساکین را دریابید، چه کنید، چه کنید، اینها را نوشتند، ولی اولیاء خدا نیازی به قسم و آیه ندارند. او نگاه می‌کند می‌فهمد، حالا هرچی می‌خواهی جلویش ملق بزن، خُب بزن، خودت را خسته کردی، او دیگر احتیاج ندارد که بیای برایش قسم ... بعضی‌ها می‌آیند نه، همان کنار می‌نشینند آدم یک نگاه می‌کند می‌فهمد که نه این دنبال قضیه است، نه حرفی می‌زند، نه مطلبی می‌گوید، نه هارت و پورتی می‌کند، نه داد و بیدادی می‌کند، نه وقت ملاقاتی می‌خواهد و نه اصرار و تلفن پشت تلفن، پشت تلفن، پشت تلفن و زندگی برای آدم نمی‌گذارد، نه! کار خودش را می‌کند و راه خودش را هم می‌رود و بدون اینکه خلاصه بیش از آنچه که ابراز کند، از درون می‌برد و از باطن آن مقدار را می‌گیرد، لذا اولیاء الهی همه‌ی افراد را به این سمت دعوت می‌کنند می‌گویند به جای اینکه این همه دادوبیداد کنی و بگویی آقا فلان، آقا فلان برو خودت را درست کن، ما هوا را داریم، اگر هوا را نداشتیم، که این فکر و خیالات در سر شما نبود، چیزهای دیگر بود.

امام علیه‌السلام هم همینطور، اولیاءخدا هم همینطورند، عرفاء باللّه هم همینطورند، اینها نیاز به گفتن و شنیدن و تقریر و اینها ندارند نیاز به این مسائل ندارند آنها خود راه را نشان می‌دهند و اگر شخصی بدنبال این

راه نمی‌رود دیگر توقع و تقاضایی هم نباید داشته باشد، دیگر نباید مطلبی را که مطرح می‌شود آن را بخواهد هی به زبان بیاورد و خود را عرضه بدارد و مساله هم مشخص است و روشن است کی عمل می‌کند و کی عمل نمی‌کند کی به مطالبی که گفته می شود ترتیب اثر می‌دهد.

من چند روز پیش بود یک مطلبی شنیدم، نشنیده بودم و بسیار مساله، مساله برایم خوشایندی بود یکی‌از دوستان نقل می‌کرد و می‌گفت در زمان مرحوم آقا، یک وقت من با ایشان یک قراری داشتم و منتهی در آن موقع مسافرت بودم، قرار بود بیایم و بعد بیایم مشهد، اتریش بودم و در آنجا خانواده‌ای بود از دوستان ما و پدر آن خانواده مریض شده بود در تصادفی، دیگر فلج شده بود و افراد خانواده آمده بودند آن را پرستاری می‌کردند. آنجا تا یک همچنین قضایایی اتفاقی می افتد فوراً می‌برند در همین مراکز و جاهای دولتی و اینها، دیگر در منزل که نگه نمی‌دارند ولی این خانواده‌ی مسیحی این را آورده بودند در پیش خودشان و تمریض می‌کردند و پرستاری می‌کردند و بچه‌های خانواده جمع شده بودند در آنجا و محفل و منزل را گرم نگه می‌داشتند، که تأثری آنجا پیدا نشود، زحمتی نسبت به کسی در آنجا بواسطه‌ی همین مُمَرَّضیت و پرستاری پیدا نشود و خلاصه خواهرها و برادرها کاملا محیط، محیط صمیمی و گرمی بوجود آورده بودند و این بنده خدا را پرستاری می‌کردند و در آن موقع ایشان می‌گفتند اینها به من یک نیازی داشتند از نظر بعضی از مساعدت‌ها واینها، من تماس گرفتم با مرحوم آقا، بعد، گفتم که آقا یک مساله‌ای هست که بعضی‌ها در اینجا به من نیاز دارند یک مشکلی پیش آمده اگر می‌فرمائید بیایم اگر نه یک مقداری به تاخیر بیندازم ایشان گفتند: نه آقا به تأخیر بینداز، بالاخره ما اینجا هستیم هر وقت آمدید، که ما را می‌بینید دیگر، ما آنجا بودیم و دو یا سه هفته‌ای بعد آمدیم و رفتیم خدمت ایشان و ایشان فرمودند، خب چه بود آن قضیه ای که شما ...؟ ایشان می گفتند من آمدم از مساله بگذرم گفتم: نه آقا چیز مهمی نیست گفتند: نه! بگوئید چه بوده؟ دیدیم نه قضیه مساله‌ای است که باید بگوییم، ما مطلب را برای ایشان گفتیم که قضیه اینطور است واین افراد به این کیفیت واین شکل و اینطور بودند و این خانواده مسیحی اینطور بودند، ایشان فرمودند وقتی اینها را شنیدند فرمودند اینها شیعیان امیرالمؤمنین در روز قیامت هستند، ببینید! شیعه‌ی امیرالمؤمنین، در روز قیامت می‌آید و در صف شیعیان می‌ایستد.

این حرف را یک ولی خدا دارد می‌زند نه من و امثال من، کسی که از نظر علمی اعلم زمان خودش در فقه و اصول بوده، از پشت کوه نیامده، در فلسفه صاحب نظر بوده، در عرفان و مسائل آن که هیچ، حالا آن دیگر بماند، این فرد این حرف را می‌زند یعنی کسی حرف می‌زند که به تبعات حرف خودش از نظر فقهی و حقوقی آگاه و مطلع هست که چه می‌گوید، و اما در مقابلش هم بشنوید رفقا!

در مقابل هم بشنوید که فرمودند در خانواده‌ای که آن خانواده شیعه امیرالمؤمنین هستند به اسم، ولی مرامشان در روابط بین خود، مرام ممضی و مورد رضایت امیرالمؤمنین نیست، در روز قیامت در صف مخالفین

امیرالمؤمنین آنها را نگه می‌دارند، هیچ برو و برگرد هم مساله ندارد، مسیحی و یهودی می‌آید در صف شیعیان و به بهشت می‌رود و در کنار امیرالمؤمنین، یعنی این خانواده در بهشت در جوار امیرالمؤمنینند، شوخی ندارد قضیه، خدا که نمی‌آید به ظاهر ما و به زی آراسته ما نگاه کند و به محاسن و عمامه ویافرض کنید که به تقدّس و آن وضعیت ظاهر نگاه کند! نه به علم ما نگاه می‌کند، نه به تقدس، نه به شؤونات، نه به موقعیت اجتماعی، نه به موقعیت دینی، به هیچ چیز کار ندارد می‌رود به آن دل نگاه می‌کند و واویلا و واویلا که یک مرتبه آن کسی‌که دراین دنیا خودش را پیشوا می‌دانست مورد مراجعه انام می‌دانست، مورد توجه انام می‌دانست می‌آید و در صف یهود و نصاری محشور می شود و یهود و نصاری که بر اساس فطرت خودشان و بر اساس آموزه‌های دینی خودشان عمل کردند و به انسانیت عمل کردند و به مبانی توحید خب می‌توانستند بردارند آنها را در خانه‌ی سالمندان بگذارند دیگر، این را برداشتند آوردند بین خودشان نگه داشتند، می‌آیند، می‌روند، کمک می‌کنند به مادر خانه، کمک می‌کنند، به چه کمک می کنند فلان این شخص و این افراد می‌آیند و مشمول ولایت می‌شوند یعنی چی؟

یعنی در همین لحظه، نه در روز قیامت، در همین لحظه که الان دارد این کار را انجام می‌دهد مورد عنایت و توجه خاص حضرت بقیةاللَه است، کی؟ یک خانواده مسیحی، به روز قیامت ما چکار داریم همین الان، تا الان پرداخته و آماده نشود که در روز قیامت آن ظهور را نمی‌تواند پیدا کند، هرچه هست مال الان است، الان این کاره، و الان که ما می‌آئیم و دستور مرحوم آقا را می‌شنویم و اینکه فرمودند أبغَضُ الاشیاء عِندی الطَّلاق[1] **بدترین چیز در نزد من طلاق است و جدایی است را می‌شنویم و ترتیب اثر نمی‌دهیم ما یهودی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می‌کنیم، ما نصرانی هستیم گرچه به اسم سالک در مجالس شرکت می‌کنیم، ما در روز قیامت با سر به قعر جهنم خواهیم رفت، گرچه خود را از شیعیان امیرالمؤمنین می‌دانیم!! مگر دنیا هرت و پرت است؟ مگر دنیا پوچ است؟ مگر دنیا اینقدر شیرتوشیر است؟ نه آقا هرچیزی حساب دارد، پدر آدم را می‌دهند دست آدم، این حرفها نیست، این حرفها نیست که هرکی بخواهد هر غلطی در اینجا بکند، و هر کار خلافی بخواهد در اینجا انجام بدهد، کار باید روی حساب باشد باید روی کتاب باشد، هر شخصی موقعیت خودش را دارد هر کسی تکلیف خودش را دارد و هرکسی وظیفه‌ی خودش را دارد.**

غلط می‌کند آن کسی که بگوید یک حقی پایمال بشود به نفع کس دیگر، این دین، دین عمر و ابوبکر

---

[1] الکافی، ج ٦، ص ٥٤: عن أبی عبدالله علیه‌السّلام، ما مِن شیءٍ ممّا أحلّه الله عزّ و جلّ أبغضَ الیه فی الطلاق؛ عوالی اللئالی الغریة؛ ص ١٦٥: و قال صلی الله علیه و آله و سلّم: ما أحلّ الله شیئاً أبغض إلیه من الطلاق.

است نه دین امیرالمؤمنین، دین امیرالمؤمنین می‌گوید حق حق است هرکجا می‌خواهد باشد حق حق است چه پیش مادرشوهر می خواهد باشد یا پیش عروس باید باشد، تفاوتی نمی‌کند آنچه که حق است باید او انجام بگیرد و اگر یک جا آمد و یک شخص برخلاف دستور امیرالمؤمنین عمل کرد، چه پدرشوهر، چه مادرشوهر، چه پدر عروس، چه مادر عروس، چه عمه، چه خاله، چه قوم و خویش، تفاوتی نمی‌کند آنچه را که خلاف است، خلاف است هرکجا می‌خواهد باشد، خلاف است، و آنچه که حق است حق است هرکجا می‌خواهد باشد، این مبنا مبنای سلوک است، تمام شد. به نفع یکی و به نظر دیگری ... این غلطها چی چی است؟ این‌بازیها چی چی است؟ این حرفها چی است؟ این فرد می‌شود یهودی و آن فرد می‌شود شیعه‌ی امیرالمؤمنین، مساله این است خب حالا فرض کنید که ما می‌آئیم و چه می‌کنیم؟ از خود شرع ایجاد می‌کنیم، از خود دین ایجاد می‌کنیم، از خود و از فهم و تخیلات خود می‌آئیم و برای خود راه می‌سازیم، می آئیم برای خود مسیر و مکتب می‌سازیم، می‌آئیم برای خودمان دین می‌سازیم.

در این دنیا یک پا روی مورچه گذاشتن خلاف است، یک پا، یک وقتی انسان مجبور است مورچه را از بین ببرد، افساد می‌کند، آن مطلبی نیست، یک وقتی نه، شما دارید توی بیابان راه می‌روید می‌بینید دارد مورچه راه می‌رود غلط می‌کنید پایتان روی مورچه بگذارید، حق ندارید، دارد به راه خودش می‌رود برای چه شما پایتان را روی مورچه می‌گذارید؟، اگر یک فرض کنید که موش بیاید در منزل شما چون افساد می‌کند باید او را از بین ببرید حتی اگر شده از بین نبرید و بردارید بروید توی بیابان بیندازید، ولی اگر دارید توی یک بیابان حرکت می‌کنید یک جایی که اصلا مساله افساد نیست این حیوان حیوان خداست، شما نمی‌توانید او رااز بین ببرید این موذی نیست که الان در اینجا حکم از بین بردن او در اینجا مطرح باشد توی بیابان است حیوان است برای خودش دارد می‌رود، و زندگیش را می‌کند، راهش را میرود، مورچه توی خیابان و بیابان و کوچه می‌رود، دنبال آذوقه می‌گردد شما نمی‌توانید انجام بدهید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم می‌خورد می‌گوید: قسم به خدا اگر ماه را در دست چپ من و خورشید را در دست راست من بگذارند که یک دانه‌ی گندمی را، دانه‌ی جویی را به ظلم از دهان مورچه‌ای بگیرم این کار را نخواهم کرد[1] چرا؟ چون امیرالمؤمنین به ناموس عالم خلقت پی برده است متوجه شده است که در این دنیا برای هر موجودی خدآند یک پرونده‌ای خاصِ به خودش را قرار داده است و همچنین برای من مکلف، طبق آن پرونده باید حرکت کنم مورچه‌ای که الان در اینجا هست حساب دارد چرا پایت را رویش می‌گذاری؟ چرا دانه‌ی گندم را می خواهی از او بگیری؟ آن وقت شما در اینجا ببینید که کار ما به کجا رسیده، که چقدر در این مساله حقوق‌ها را تضییع می‌کنیم؟ مسائلی را در اینجا زیرورو می‌کنیم؟

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶.

نفوسی را در اینجا از بین می‌بریم؟ نفوس مستعده‌ای را در اینجا زیرورو می‌کنیم؟ چه ظلم‌ها می‌کنیم؟ چه باطل‌هایی را حق و حق‌هایی را باطل نشان می‌دهیم و انجام می‌دهیم و بعد هم می‌گوئیم سالکیم؟ سالک توی سرمان بخورد، سالک چی است؟ راه خدا دیگر چی‌چی است؟

راه خدا یعنی عمل به شرع و عمل به مبانی شرع این معنا معنای راه خداست این معنا معنای حرکت کردن در مسیر الی‌اللَه است والا همه‌اش لقلقه‌ی لسان است لقلقه‌ی زبان است، تحت احساسات قرار گرفتن است، تحریک شدن است، یک حرفی را یکی می‌زند، عکس‌العمل‌های جاهلانه بروز دادن است.

پس این که بزرگان می‌فرمودند هفته‌ای یکبار دوبار به این روایت نگاه کنید این برای همین است که تمام این روایت، همه ریاضت در راه خدا و حرکت کردن در راه خداست همه‌ی این روایت در این معنا و در این سیر، انسان را جلو می‌برد و به انسان بیدارباش می‌زند و تا می‌خواهد این نفس بواسطه دورشدن از مطالب.

کناره‌گیری کند یک چکش می زند ولی اگر شما فرض کنید که روایت را بگذارید کنار، کلام امام صادق را بگذارید کنار، کم‌کم فراموش می‌شود، خب نفس هم آدم را می‌برد دیگه، خب نفس آدم را می برد، دوروبری‌ها آدم را می‌برند، سلام و صلوات‌ها آدم را می‌برند، می‌برند به جهنم سرنگون می‌کنند، همین صلوات‌ها، همین! کسی که صلوات می‌فرستد، تصنیف که نمی خواند صلوات می‌فرستد ولی این صلوات انسان را به جهنم می‌برد، به جای اینکه برای انسان ثواب و اجر در نظر بگیرد، چرا؟ چون ای کاش تصنیف خوانده می‌شد، این تصنیف می‌آید با جنبه حیوانی انسان و تخیلات انسان کار دارد و این می‌آید نفس را برمی‌گرداند و منقلب می‌کند و از آن انسانیت ساقط می‌کند و انانیت را در انسان تقویت می‌کند، آن چیزها که این کارها را نمی‌آورد آن چیزها را نمی‌آورد شهوات وفرض کن تخیلات و توهّمات و از این حرفها است ولی آنچه که می‌آید انانیت انسان را بالا می‌برد و انسان باید الفرار و الفرار و الحذر و الحذر از او، از این سو به آن سو بگریزد این مسائل است این بلند شدن‌ها و این نشستن‌ها، این صلوات فرستادن‌ها، این اعلامیه‌ها، این این طرف و آن طرف پخش کردن ها واین نشریه ها ... اینها می‌آید و انسان را از بین می‌برد، می‌آید آن جنبه‌ی فقر و عبودیت را متحول به جنبه‌ی تفرعن و ریاست و انانیت و استکبار و انکار و جهود می‌کند در قبال ولایت و در قبال پروردگار، می‌آید برای انسان اینها را می‌آورد.

هرکسی بر طبق خودش و بر طبق مسیر خودش و مرام خودش همین است، تفاوتی نمی‌کند هر کسی در هر جایی، برای یکی سلام و صلوات است برای یکی کف زدن است، برای یکی نمی‌دانم اعلامیه پخش کردن است برای یکی در روزنامه واین ورو آن ور نوشتن است، برای هر کس یک چیز است پس این مسیری را که بزرگان تعیین کرده‌اند، نفسِ این مسیر یعنی بیدارباش، خود این مسیر یعنی بیدارباش، خود این راه یعنی بیدارباش، تا یک مقداری می‌خواهد انسان با دو نفر برخورد می‌کند یک مرتبه نگاه به روایت عنوان بصری

می‌کند عجب من امروز فریب خوردم من امروز گول خوردم، من امروز سرم کلاه رفت من امروز آنطوری که باید به این مساله توجه نکردم، من امروز زود عصبانی شدم، من امروز زود قضاوت کردم، من امروز سر بچه‌داد زدم، من امروز او را بی‌جهت تنبیه کردم من امروز با عیالم بدرفتاری کردم، من امروز با همسایه این حرف را زدم، هان! اینها را می‌آید در حالی که امام علیه‌السلام می‌فرماید نه حذرکن، احتیاط کن اول کاری را که می‌خواهی بکنی درباره‌اش فکر کن بعد انجام بده، تصمیم برای اینکه فردا این قضیه اتفاق نیفتد، می‌بینی هان فردا عوض شد، فردا با امروز تفاوت کرد، حالا اگر بگذاریم کنار، امروز یک مساله و فردا مساله‌ای دیگر کم‌کم کم‌کم همینطور آن مبانی کلی که به کنار می‌رود، به جایش آن توهمات و تخیلات جزئی می‌آید و جایش را می‌گیرد و نفس را بر آن توهمات و تخیلات ثابت می‌کند، مستقر می‌کند، نگه می‌دارد، خب وقتی که نفس در آنجا ثابت شد دیگر درک همان مطالب کلی که قبلا برای او آسان بود می‌بیند یک خورده سخت است مشکل است، پذیرشش برایش مشکل است، دوماه پیش راحت می‌پذیرفتی دوماه پیش می‌گفتی بله آقا این‌مساله درست است، بله آقا حق باشماست و ما در اینجا اشتباه کردیم و انشاءاللَه دعا بفرماید که دیگر تکرار نشود، ولی الان می‌گویید حالا ببینیم چه می‌شود، حالا ... نه شاید هم اینطور نبوده، بالاخره از آن طرف هم ما یک چیزهای دیگری داریم یک تکالیف دیگری داریم، مساله اینطور نیست که فقط یک‌طرفه باشد یک‌طرفه این آقا به قاضی رفته یک طرفه حرف زده! این حرفها را چرا دوماه پیش نمی‌زدی؟ چون فاصله گرفتیم فاصله که گرفتیم آن معیارها رفته کنار و بدون این که بفهمیم معیارهای دیگر آمده جای او را گرفته است.

سابق مرحوم آقا یک مطلبی را می‌فرمودند بسیار مطلب دقیقی بود و خودشان هم اینچنین بودند ایشان می‌فرمودند هر وقت انسان با کلامی از کلام معصومین روبرو می‌شود یا مطلبی از مطالب اولیاءخدا، باید خود را مخاطب این مطلب بداند اگر کسی این کار را کرد، این رمز پیروزی را دریافته و اگر این کار را نکرد باخته است، هر مطلبی، هر چه را ...، و من این را می‌دیدم، می‌دیدم یعنی با چشم خود می‌دیدم وقتی که فرض کنید مرحوم آقای حداد ایشان صحبت می‌کردند حالا خطابشان به دیگران بود ولی از همه‌ی افراد مجلس کسی که به این مطالب توجه می‌کرد مرحوم آقا بود پانزده نفر توی مجلس بودند و قطعا مرحوم آقا به آنها در آن حدی که ما اطلاع داشتیم حالا شاید البته مطالب اولیاء خدا بطن اندر بطن است و عمق دارد و مرتبه‌مرتبه است، ممکن است یک مرتبه‌اش به شخصی نخورد، ولی در مراتب بالایی بخورد و لذا آن شخص بر طبق فهم خودش نباید از زیر فهم مساله شانه خالی کند و بگوید خب این که گفتند به من نمی‌خورد، نه همان مطلب را در آن زوایای عمق باطنش و عمق دلش و نفسش باید آن مطلب را در خودش پیاده کند، بله ممکن است افراد دیگری باشند که آن مطالب بالا را متوجه نمی‌شوند تا بخواهند پیاده کنند پس هر کسی در قبال اولیاء خدا قرار می‌گیرد، در قبال مطالب معصومین قرار می‌گیرد یک روایتی از امام رضا علیه‌السلام می‌شنود شخصی برای او می‌گوید یا

در کتابی می‌خواند احادیث ائمه علیهم‌السلام را مطالعه می‌کند که واقعا کلید حیات انسان همین احادیثی است که از ائمه‌ی ما آمده و از مصعومین آمده باید این فرد در همان محدوده‌ی فهم خودش در همان محدوده، خود را مخاطب این حدیث بداند در همان محدوده، ما نمی‌گوییم بالاتر، بالاتر که نمی‌فهمد ولی دیگر خودش را بالاتر ازاو نداند، آخر درد اینجاست که ما همه عیوب را می‌خواهیم به دیگران نسبت بدهیم و خودمان را مبرا و منزه از این مسائل بدانیم در حالتی که آن کسی که مبرای از هر عیب است آن امام است، ما نیستیم ما برای رسیدن به ولایت و معرفت امام علیه السلام و ذات پروردگار تلاش خود و سعی خود را برای زدودن نقائص و رفع کاستی‌ها باید انجام بدهیم و کدام سخن بهتر از کلام معصوم؟! اگر ما کلام معصوم را کنار بگذاریم، حرفهای کی را بشنویم؟ این حرفهایی که می‌زنند؟! اگر ما حرف امام علیه‌السلام را کنار بگذاریم، وجهه حیات ما در این دنیا به چه سمتی باید باشد؟ به کدام حرف؟ به کدام صحبت؟ به مطالبی که در میان مردم رد و بدل می‌شود و در مجالس ورد سخنان است؟ به مطالبی که صبح تا شبش حتی یک غاز هم نمی‌ارزد؟ هان! به اینها باید توجه کنیم یا به کلام معصوم علیه‌السلام و مطالب اولیاء خدا و کتبی که در این زمینه نوشته شده؟ راهنمایی‌های که در این زمینه کردند، اینها را ما بیائیم و بهش عمل کنیم و این همان مطلبی‌بود که ایشان می‌فرمودند که وظیفه‌ی استاد ارائه طریق است، یک، وظیفه دیگری ندارد دوم، کاری را که او می‌کند که همان فعل ولی الهی است عبارت است از اینکه به آن میزان و مقداری که او می‌خواهد، نه بیشتر، به همان میزان دستش را می‌گیرد، یا من را می‌خواهم تا سر کوچه ببری، خب دستت را بده تا ببرم، آن یکی می‌گوید می‌خواهم تا تو مرا تا دم میدان ببری خب تو هم بیا تا سر میدان می‌رسانم، آن می‌گوید می‌خواهم مثلا فرض کنید مرا را تا دم حرم ببری می‌گوید بیا تا حرم می‌برم، یکی هم می‌گوید می‌خواهم بیایم تاآن ولایت ببری، طبعا آن کسی که می‌گوید تا آنجا، مسافت بیشتری را طی می‌کند تا آن کسی که در همان مراحل ابتدائی و اولی می‌ماند و توشه‌ی بیشتری را باید بردارد و تسلیم بیشتری را باید در اختیار آن ولی بگذارد تصمیمی را که آن اولی می‌گذارد سر رسیدن به خیابان دیگر تمام می‌شود او از این طرف می‌رود و او هم از این طرف، ولی او می‌خواهد او را به آن نقطه برساند، لذا ما در دوستان و شاگردان اولیاءخدا ما مراتب متفاوتی می‌دیدیم هرکس یک اندازه بود و آنها هم با همه می‌خندیدند با همه هم صحبت می‌کردند و دل همه را هم شاد می‌کردند، ولی هرکدام از آنها یک مرتبه داشتند تا می‌رسیدند به یک مرتبه‌ای که دیگر آن مرتبه فشار می‌خواست وارد بشود، می‌دیدیم که در همان‌جا دیگربیش ازآن دیگر مساله درهمانجا متوقف می‌شد.

این روایت عنوان تمامش ریاضت است یعنی امام صادق علیه‌السلام در این روایت عنوان در اینجا فرموده است که مسائلی که درباره‌ی ریاضت نفس است وچه و اینها، اما کل این مساله یعنی ریاضت، یعنی مراقبه و در جلسه‌ی قبل خدمت رفقا عرض شد علت ریاضت علتش تعلق است اگر ما در این دنیا می‌آمدیم و به این

دنیا تعلق پیدا نمی‌کردیم، خب در اینجا دیگر ریاضات معنا ندارد، تعلق به این دنیاست که برای ما کدورت ایجاد کرده است، نفس ما را بسته، دیدگاه ما را دیدگاه انحصاری کرده و از آن اطلاقیت و سعه، انظار ما را به حدود و قیود درآورده است، آن جنبه‌ی اطلاقیت، آن جنبه‌ی سعه بودن، آن جنبه‌ی عدم تعلق داشتن! خیلی این مساله، مساله بسیار بسیار عجیبی است که چطور ممکن است انسان یک اتاق داشته باشد ولی به همان یک اتاق هم تعلق دارد، ذهن او را می‌گیرد، فکر او را می‌گیرد ولی یک شخص نه! بسیار بسیار اموال دارد ولکن نسبت به آنها تعلق ندارد الان بگویند فلان مالت رفت، می‌گوید إ! عجب لابد جای درستی رفته، فلان مساله اینطور شد، عجب! فقط با یک عجب مطلب را تمام می‌کند.

معاویه یک مطلبی دارد راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، می‌گوید خدا رحمت کند ابوتراب را اینجا هم دست از آن حقد و کینه‌اش برنمی‌دارد خدا ابوتراب را رحمت کند که اگر یک کوه از طلا داشت و یک کوه از کاه آن کوه طلا را زودتر در راه خدا می‌داد، اینقدر فهمیده بود.

مرحوم آقا می‌فرمودند که این احمق چون طلا و کاه برای او تفاوت می‌کند آمده و امیرالمؤمنین را در این مقیاس قرار داده است، برای امیرالمؤمنین طلا و کاه یکی است نه اینکه فرق بکند و بیاید طلا را زودتر بدهد کاه باشد به جایش کاه می‌دهد، طلا باشد به جایش طلا می‌دهد، اینطور نیست که حالا فرض کنید برای‌او ارزش دارد و بیاید به خدا بگوید: خدایا این که برای من ارزش دارد این را زودتردرراه تو می‌دهم، نه! ممکن است حتی کاه را هم بیشتر از طلا دوست داشته باشد بالاخره آن خوردنی است و برمی دارد ویک الاغ اقلا می‌خورد و آن را گاو می‌خورد و منافعش به انسان می‌رسد ولی طلا را که نمی‌شود خورد! آن حیوانها اقلا کاه را می‌خوردند خود امیرالمؤمنین برای اسب و دامی اگر داشت می‌بایست کاه بخرد طلا که نمی‌تواند جلویش بگذارد! جلوی گاو بگذارند، همینطور نگاه می‌کند، ولی ما نه! نگاه نمی کنیم ما برمی‌داریم، چون ما از گاو کمتریم! شما یک صندوق طلا جلوی گاو بگذارید اصلا نگاه نمی‌کند ولی ما تا یک دانه اشرفی، نمی‌دانم چه چی اشرفی و از این طلاها یک دفعه جلویمان بیفتد فکر نمی‌کنیم مال کسی هست یا نه؟ فورا برمی‌داریم و می گوییم خب بالاخره حق الماره است دیگر! افتاده دراینجا صاحبش هم پیدا نمی‌شود و شرعا هم درستش می‌کنیم و بله! اینها چی است؟ این بخاطر تعلق است، چون این تعلق در اینجا آمده، این می‌آید این نفس را می‌آورد همین که نفس آمد متوجه شد یعنی دور شد، یعنی کنار گرفت، یعنی از آنچه را که خدا نفس را بر آن وتیره و بر آن موقعیت قرار داده فاصله گرفت همین که تعلق پیدا کرد، چون نفس به طلا نباید تعلق پیدا کند، نفس به نقره نباید تعلق پیدا کند، نفس به زمین نباید تعلق پیدا کند، نفس به ساختمان نباید تعلق پیدا کند، بله، انسان برای زندگی برای امرارمعاش باید زمین داشته باشد باید ساختمان داشته باشد فرمودند: مِن سعادة المرء سعة

داره[1] سعه دار و و وسعت دار از سعادت مرد است خب یک شخصی برایش فراهم می‌شود مهیا می‌شود چه بهتر زن و بچه‌ای انسان راحت‌تر باشند، بروند تفریح کنند تنوع داشته باشند هیچ اشکال ندارد بحث بحث تعلق است، تعلق یعنی وقتی که یک مساله پیش می‌آید و انسان می‌بیند إ! عجب! الان این به خطر دارد می‌افتد، تکان نخورد! طوری نشده است آجر دارد از بین می‌رود تو چرا داری از بین می‌روی؟ این مال دارد ربوده می‌شود یا اینکه به یک خطری می‌افتد من چرا به خطر بیفتم؟ من چرا این مساله برایم اتفاق بیفتد؟ من چرا دستخوش این مطلب قرار بگیریم؟ پس بنابراین آنچه را که بزرگان فرموده‌اند و امام صادق علیه السلام روی این مسائل در این حدیث عنوان که عرض شد قصد داریم ریاضت را به عنوان یک مساله وسیع‌تری از آنچه که حضرت بطور خاص بیان کردند از مجموع آنچه را که استفاده می‌شود از کلمات آن حضرت آن را به این نحو بیان کنیم.

ریاضت عبارت است از اینکه انسان عملی انجام بدهد که آن عمل او را در راستای انقیاد تثبیت کند و از آنچه که موجب کناره‌گیری از اطاعت و انقیاد است انسان را دور نگه دارد به این می‌گویند ریاضت.

و این ریاضت هم که خب طبعا مراتبی دارد، مراتب مختلفی دارد، ریاضت در مورد مسائل عادی و مسائل ظاهری داریم ریاضت در مورد مسائل مثال و تخیلات داریم ریاضت در مورد ماسوی‌اللَه داریم همه‌ی اینها ریاضت است و ریاضت ابتدائی این ریاضت از احکام تکلیفیه الزامیه است که عبارت است از حرمت و وجوب که انسان ترک محرمات کند و واجبات را اتیان کند این ریاضت، مرتبه، مرتبه‌ی اول است.

پس بنابراین همانطوری که مرحوم آیت اللَه انصاری می‌فرمودندکسی که به محرمات دست یازد و از واجبات روی‌گردان شود دیگر توقع راه خدا را نداشته باشد که حالا بخواهد به مطالب دیگر برسد و به مسائل دیگر، شرط اول حرکت در مسیر الی‌اللَه چیست؟ انجام واجبات و ترک محرمات، محرمات هم مشخص است گناهان کبیره داریم گناهان صغیره داریم واجبات هم مشخص است واجبات مؤکده داریم، واجب غیرمؤکد داریم، هر دو واجب الزامی است ولکن یکی تأکیدش بیشتر است، یکی تأکیدش کمتر است، محرمات هم همینطور حرام داریم که بالاتر است.

در مورد غیبت این همه مرحوم شهید ثانی در کتاب می‌نویسند که تعجب است از افرادی که از شرب خمر و قمار و شطرنج و اینها دوری می‌کنند البته امروز که دیگر از شطرنج دوری ندارد!!! ولی از غیبت دوری نمی‌کنند در حالتی که حدیث است از رسول خدا که فرمودند: **الغیبة اشد من الزنا**[2] ما هیچ مساله‌ای برایمان نیست: عیبی کرده رفیقش، می گه، إ! می‌بینی فلانی چکار کرد؟ خبر داری؟ خبر داری که آنمیدونم این کار را

---

[1] المحاسن، ج ۲، ص ٦١٠: عن أبی عبدالله علیه‌السّلام، قال: من سعادة الرجل یسعةَ منزله.

[2] الخصال، ج ۱، ص ٦٣؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ٥٥٧.

کرده؟ خبر داری آن حرف را زده؟ خبر داری که فلان چیز شده؟ چرا باید بیاید افشا بشود؟ چرا باید بیاید فاش بشود؟ چرا یک شخصی یک عیبی انجام داده ... مگر ما عیب انجام نمی‌دهیم؟ مگر کار خلاف انجام نمی‌دهیم؟ تا آن کار خلافش، تا حرف خلافش را همه متوجه نشدند، چرا انسان بیاید آن را افشا کند؟ حرمت مؤمن اقتضای کتم سر نسبت به این مطالب را دارد، حالا تهمت که هیچی بماند آن تهمت که خلاصه اصلا، آن که مطلبی نیست، جای صحبت دیگر در آنجا نیست در مورد غیبت: ذِکرُک اخاک بما تکرَه جوری از برادر مؤمنش سخن بگوید که او را ناخوش آید این را می‌گوید غیبت، حرفی که بدش می‌آید کاری است که خودش دارد می کند، یک معامله‌ای کرده معامله معامله خلاف بوده، حالا شما بیائید بگویید آقا فلانی را دیدم معامله خلاف می‌کرد خب به تو چه مربوط است؟ چکار داری؟ شاید اشتباه کرده؟ شاید نفهمیده؟ شاید مساله را نمی‌دانسته؟ هزار احتمال است چرا شما باید بیائید و این مطلب را بگوئید؟ حرفی را که انسان می‌شنود مطلبی را که می‌بیند مساله‌ای را که درک می‌کند باید نگه دارد تا خدا هم عیب او را نگه دارد.

فردا خدا می‌آید عیب او را فاش می‌کند، این دنیا دار مکافات است اگر عیب نگه داشتی خدا هم عیب ما را نگه می‌دارد، افشا کردیم خدا می‌آید افشا می‌کند و من با همین دو چشم خودم صدها مورد دیدم افرادی که در همین دنیا، صدها مورد بواسطه‌ی ارتباطات و وضعیت خودمان و خصوصیت موقعیت ما در زمان مرحوم آقا خب بالاخره از خیلی مسائل اطلاع پیدا می‌کردیم صدها مورد دیدم که افراد آمدند عیبی را فاش کردند و خدآند آنها را به همان مطلب مبتلا کرده است! به همان مطلب!! خیلی عجیب است یعنی اصلا نیازی به عالم قیامت و حساب و کتاب ندارد ها، در همین دنیا صاف خدا می‌آید حق انسان را می‌گذارد کف دستمان، نقد، نقد می‌گذارد! بفرما! حالا آن طرفش هم بماند، این مال محرمات و مال واجبات که باید انسان نسبت به اینها اهتمام داشته باشد و مضافا به این که اینها می‌آید قلب انسان را مکدر می‌کند، برای انسان ظلمت می‌آورد، چقدر این بزرگان فرمودند: **کفی للمرء ان یشتغل بعیوبه عن عیوب‌الناس**[1]، ما همین که بخواهیم به عیب‌های خودمان برسیم بس است، دیگر هی اینقدر چشم این طرف و آن طرف نیندازیم ببینیم کی نقص دارد؟ بابا به تو که تکلیف نکردند که راه بیفتی، کسی که به تو مسئولیت نداده، آن مسوولیتی که خدا و پیغمبر و امام علیه‌السلام به ما سپردند آن مسؤولیت رسیدن به عیوب خود ماست رفقا، نه عیوب دیگران، آنی که باید به عیوب دیگران برسد به او خواهند گفت، در گوشش می‌گویند که شما برو و به فلان مطلب رسیدگی کن، اما مسئولیت ما دیگر از این صریح‌تر نمی‌توانم بگویم مسئولیتی که بر عهده‌ی ما گذاشتند رسیدن به عیوب خود ماست، رسیدن به

---

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۹۶: یا أیّها الناس طوبی المن شَغَلَه عَیبهُ عن عیوب الناس؛ تحف العقول، ص ۲۸۲: کفی بالمرء شُغلًا بعیبه لنفسه عن عیوب الناس.

دردهای خود ماست، رسیدن به نقائص و کاستی‌های خود ماست، این شرط، شرط اصلی است و کسی که به این مطلب عمل بکند یکی از مهمترین محورهای سلوک را در زندگی خودش نصب کرده است.

سلوک دارای محورهای متعددی است که همه مهم‌اند، یکی از آنها، چند محور است چهار پنج تا محور هستند یکی همین است که انسان فقط به خود توجه کند، این یک محور است، چندتا دیگر هم هست، یکی این است که مرحوم آقا همیشه این را تذکر می‌دادند، آقا اول برو به خودت برس این که بغل دستت کی است و چکار می‌کند به تو ربطی ندارد مگر امیرالمؤمنین پیش پیغمبر می‌آمد سوال می‌کرد که ابوبکر که نشسته پیش پیغمبر این چرا نشسته یا رسول اللَه پیشت؟ می‌گفت؟ نه! می‌آمد استفاده‌اش را می‌کرد بلند می‌شد می‌رفت حالا پیش پیغمبر هر کی هست ابوبکر، عبدالرحمن عوف، معاویه است، سلمان است، عمار است هر کی‌می‌خواهد باشد، به من چی؟! مگر تو طرفت ابوبکر و عمر است که داری میای اینجا اعتراض می‌کنی؟ طرفت پیغمبر است آمدی و نشستی و کلام پیغمبر را شنیدی یا نشنیدی، اصلا پیغمبر نمی‌خواهد حرف بزند، شنیدی یا نشنیدی استفاده‌ات ا کردی بلند شو برو، همینی که می‌آیی پیش پیغمبر و می‌گویی آخ آخ، چرا من آمدم و ابوبکر هم هست؟ تمام شد، پیغمبر هم از دست دادی، پاشو برو دیگر این مجلس فایده ندارد بلند شو برو و دوباره بیا همین‌که اومدی نشستی پیش پیغمبر و گفتی آخ، بیا، آمدیم یک حالی بکنیم آمدیم با رسول اللَه یک حال و حولی بکنیم ونمیدونم بگیم و بخندیم و برایمان حدیث نقل بکند از معراج بگوید از نمی‌دانم چی‌چی بگوید داستان بگوید حکایت بگوید از امم گذشته از فلان، بهشت، جهنم، خلاصه هرچی، عمر گرفته نشسته اصلا پیغمبر دیگر نمی‌تواند با ما حرف بزند، اخم بکنیم ... من اینها را با چشم خودم دیدم ها که دارم خدمتتان می‌گویم یعنی اسرار و رموز را دارم امروز برای شما بیان می‌کنم با چشم خودم این مطالب را دیدم و مسائلی را که از بزرگان شنیدم همین‌ها و همین مطالب بوده، بودم و دیدم و احساس کردم در خدمت بزرگان‌که یک نفر آمد از مخالفین ایشان و بعد یکی از همان افرادی که مرحوم آقا اسمش را در کتاب نوشتند آمد وارد مجلس شد و چشمش افتاد، در حضور خود آن بزرگان شروع کرد به پرخاش کردن و تندی کردن و ناسزا گفتن به آن شخص، آخه کی به تو گفته بیای همچین کار را بکنی؟ این بزرگ نشسته، این بزرگ در اینجا نشسته، خب تو چکاره‌ای؟ خانه‌ی خودش است دلش می‌خواهد راه بدهد، نخواهد در را می‌بندد، خب کی به تو گفته که بلند شوی؟ ولی هستی؟ قیم هستی؟ وکیل هستی؟ و این بی‌ادبی‌ها بود که بعد باعث شد که مرحوم آقا فرمودند به جهنم افتاد این مساله بود امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که می‌آمد پیش پیغمبر، پیغمبر برای ما پیغمبر است باهاش تنها برویم سفر برای ما پیغمبر است برود بالای منبر در میان جمعیت بنشینیم و به کلامش گوش بدهیم برای ما پیغمبر است برویم در منزلش و در آنجا تنها باشد پیغمبر است کسی باهاش باشد پیغمبر است، او فقط پیغمبر می‌دید، چشم علی فقط توحید می‌دید، چشم علی نظر به کثرت نداشت، نظر به وحدت

داشت و فقط یکی می‌دید و همان محبوب و معشوقش پیغمبر بود، این بود. لذا رفت و رسید و شد امیرالمؤمنین و ما همینطور داریم دور خودمان چرخ می‌زنیم.

افراد می‌آمدند پیش مرحوم آقا چراشمابا مرحوم حالا اسم نمی‌برم دیگر، چی بگم آقا، یکی ازبزرگان، مرد خوبی بود، مرد بسیار خوبی بود چرا شما با فلان معمم ارتباط دارید؟ با فلان معمم دیگر که سید فلان است با او ارتباط ندارید؟ چرا آقای فلان او می آید؟ یک دفعه من به او گفتم باباجان من تکلیفم را با شما معلوم کنم تو چکاره‌ای این وسط؟ آخر تو که بعد از سن پنجاه‌سالگی پدر ما بلند شدی آمدی، آن هم هِر را از بِر تشخیص نمی‌دهی، خب اگر استادی بگوما بیائیم پیش شما، بابایمان را ول کنیم بیائیم پیش شما، خب تو چکاره‌ای؟ تو که آمدی در اینجا، آمدی نظرت را بر انظار ایشان تحمیل کنی یا انظار او را بر نظر خودت اختیار کنی؟ اگر اولی است دُمت را بگذار روی کولت و برو که نصیب نداری، اگر دومی است دیگر نق‌نق‌ها چیست؟ باباجان بیا اینجا استفاده‌ات را بکن و برو تمام شد ورفت، گفتم بگو ببینم پدر من بالاتر است یا پیغمبر؟ این کسی که تو از او سوال می‌کنی این مطرودتر است و مغضوب پروردگارتر است یا جناب ابوبکر و عمر؟ مگر اینها خانه‌ی پیغمبر نمی‌رفتند؟ این قضیه مربوط به سی و پنج سال پیش ها! بله، سی سال سی وپنج سال پیش، من سنم آن موقع حدود شانزده یا هفده سال بود گفتم مگر اینها نمی‌رفتند خانه‌ی پیغمبر؟ مگر اینها نمی‌رفتند، نمی‌نشستند؟ حالا چون وقتی اینها می‌روند دیگر فضا عوض می‌شود؟ تغییر پیدا می‌کند؟ یا نه! فضا همان است پیغمبر همان است این پیغمبر، پیغمبر است در صلح پیغمبر است در سفر پیغمبر است در حضر پیغمبر است در خواب پیغمبر است در بیداری پیغمبر است خنده هاش پیغمبر است اخم‌ها و قهرهایش پیغمبر است همه اینها پیغمبر است و همانطوری که سعدی می‌فرماید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ ❊❊❊ وین عجب من عاشق این هردو ضد

هم خنده‌اش را می‌بینم ... این می‌شود نظر، نظر وحدت، لذا از میان همه‌ی آن افراد مرحوم آقا درآمد، ایشان کار نداشت کی می‌آید منزل مرحوم آقای حداد؟ کی می‌آید؟ کی می رود؟ آن اولیاء خدا با آن سعه‌ی وجودی که دارند آنها موظف و مکلف هستند که با هرکسی بر طبق همان مرتبه حشر و نشر داشته باشند ما که نباید برای آنها تکلیف تعیین کنیم

خب امروز البته مقداری از آنچه را که مورد نظرم بود عرض کردم و مقدار دیگری هم باقی ماند البته احتمال دارد باز تا محرم مجلس دیگری باشد ولی از باب اینکه علی کل حال احتمالات را انسان در نظر داشته باشد و اینها، چون دردست ما نیست، وقت و توفیق در دست خداست و او برای انسان تقدیر می‌کند و تمشیت امور می‌کند.

چند مطلب است که خب رفقا بدانند و اطلاع داشته باشند، البته اطلاع دارند منتهی از باب تذکر مناسب

است که به مناسبت همین ماه ذی‌الحجه الحرام و اگر توفیق هم پیدا نکردیم در جلسه‌ی بعد خدمت رفقا باشیم خب محرم در پیش است نسبت به مسائل محرم اطلاع داشته باشیم ماه ذی‌الحجه بسیار ماه مهمی هست و نه تنها این دهه بلکه بیست روز دیگر هم مهم است و مناسبتهایی که در این ماه ذی‌الحجه است، بسیار مناسبتهای مهمی است اولا این دهه‌ای که ما در آن هستیم دهه‌ی اتمام اربعین حضرت موسی است که در آیه‌ی قرآن هم هست می‌فرماید وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ الأعراف، ۱۴۲، ما ابتداء با موسی سی روز قرار گذاشتیم ولی وقتی که سی روز را تمام کرد دیدیم نه! استعداد و آمادگی برای فیوضات دیگر هم دارد لذا از او مضایقه نکردیم و در کاسه‌اش، آشش را بیشتر کردیم یک ده روز دیگر هم بر این فیوضات خودمان و الطاف خودمان به موسی اضافه کردیم و شد اربعین: فَتَمَّ، از اول نفرمود اربعین، گفت ثلاثین و بعد این ده روز را اضافه کردیم تا اینکه حضرت موسی به آن فعلیتی که باید برسد و موقعیتی که باید برسد، برسد و خلاصه این ده روز طبق کلام بزرگان این ده روز چیزهائی که نصیب حضرت موسی شد در آن یک ماه نشده بود و نتیجه آن یک ماه رفتن به کوه طور و مناجات‌ها و کذا و کذا، آن نعماتی بود که این ده روز خدآند برای او این را ایجاد کرد لذا بسیار مهم است روزه گرفتن در این ده روز خیلی مهم است و بسیار ثواب دارد و همینطور اذکار توحیدیه که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است که روزی ده مرتبه انسان آن اذکار توحیدیه عشره را، **لا اله الا اللّه** عدد الیالی و الدهور ... الی اخر اینها را بخواند و به معانی این اذکار هم توجه کند و بداند که بالاترین دلیل بر مساله‌ی وحدت وجود همین اذکار دهه‌ی ذی‌الحجه است.

دیگر از این صریح‌تر امیرالمؤمنین نمی‌تواند مساله‌ی وحدت وجود را و مساله‌ی صرافت وجود را و مساله‌ی بساطت وجود را از نظر فنی و از نظر علمی و از نظر شهودی در حکمت متعالیه و در عرفان نظری حضرت بخواهند بیان بکند، بسیاربسیار اذکار عجیبی است اینقدر این اذکار دقیق است، اگر یک ترجمه خوبی هم پیدا کردید حتما این اذکار را با آن ترجمه‌ی خودش که نشان دهنده‌ی آن لطائف و رقائق معانی توحیدیه است بیان کند.

واقعا عجیب است حضرت می‌فرماید: **لا اله الا اللّه عدد لمح العیون** چه عجیب است! به اندازه‌ی زدن‌پلکهای چشم، این **لا اله الا اللّه** است اصلا یعنی نه تنها تمام اعیان ثابت و تعینات خارجی اینها مظهر توحید هستند تمام عوارضی که عارض بر این اعیان می‌شوند و بر این موضوعات عروض پیدا می‌کنند از حرکات از سکنات، عدد ریاح، بادها، به اندازه‌ی بادها، یعنی چی؟ **لا اله الا اللّه** به اندازه‌ی بادها! معنا دارد؟ **لا اله الا اللّه** به اندازه‌ی شبها؟ **لا اله الا اللّه** به اندازه‌ی روزها؟ **لا اله الا اللّه** به اندازه‌ی سنوات؟ **لا اله الا اللّه** به اندازه‌ی درختان؟ **لا اله الا اللّه عدد الشجر والمدر، لا اله الا اللّه عدد الشعر و الوبر** به اندازه‌ی تَک تَک موهایی که در

دنیا هست حقیقت **لا اله الا الله** وجود دارد یعنی چی؟ یعنی عدد **لا اله الا الله**؟ تسبیح شما دست بگیرید هی بگویید **لا اله الا الله**!! این است منظور حضرت؟!! خب حضرت عدد یک را بگذارد بعد هم جلویش صفرتا طهران بگذارد، چرا اینقدر مو را بیاورد و درخت را بیاورد و سنگ را بیاورد، مدر و کلوخ را بیاورد و کرک را بیاورد و دریا را بیاورد و حرکت باد را بیاورد و در سحاری و ...، یعنی چی؟ یعنی تمام آنچه که در خارج تحقق عینی پیدا می‌کند، و عوارض آنها، همه‌ی آنها تجلی توحید هستند، و ما از آنها خبر نداریم یعنی وجود حضرت حق با تک‌تک موها حضور عینی خارجی دارد نه اینکه مو حق است، مو خداست، مو، مو است وجود پروردگار جدای از این مو نیست و با این مو ظهور خارجی دارد با این باد ظهور خارجی دارد با این زدن و پلک چشم ظهور خارجی دارد با حرکت دست ظهورخارجی دارد، با وجود شب ظهورخارجی دارد و با روز ظهور دارد، این کلام کی است؟ کلام امیرالمؤمنین است برویم راجع به این مسائل فکر کنیم، این مال این دهه است بسیار بسیار مساله، مساله مهمی است ها؟! حتی این مساله در ماه رجب هم نیست! یعنی خصوص این موقعیت، اینقدر که نسبت به روزه در این دهه تاکید شده حتی در ماه رجب در روایات به این مقدار نیست و همینطور اذکار توحیدیه و توجه به توحید.

و بهتر است که سالک در این ده روز به خصوص، ذهن و فکر خود را در مراقبه بیشتر به سمت توحید ببرد تا کثرات و با تعلقات و با اشیاءخارجی، تا بتواند استفادهی بیشتر بکند و این ایام دهه همان ایام اللّه است که در سوره‌ی ابراهیم خدآند به حضرت موسی می‌فرماید: وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ إبراهیم، ۵ این دهه است آنها را متوجه کن که این دهه‌ی ذی‌حجه را بسیار مغتنم بشمارند و خلاصه از این سفره‌ای که پهن شده نصیبشان را بگیرند روز هفتم این ماه روز شهادت امام باقرعلیه‌السلام است که فرداست ظاهرا و همینطور روز نهم روز عرفه است که نیازی به توصیف این روز نیست. شب عرفه بسیار بسیار شب مهمی است زیارت سیدالشهدا در شب عرفه بسیار وارد است بزرگان، اولیاء خدا، مرحوم آقای حداد در شب عرفه که می‌شد زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام را می‌خواندند و به شاگردانشان هم دستور می‌دادند برای خواندن این زیارت شب عرفه، خب افرادی هم که مشرف هستند خب آنجا آنها حساب و کتابشان دیگربله، بسیار بسیار پُر و با نعمات و با الطاف دیگر بسیار فائزی است، که خدآند توفیق کند همه را که مشرف باشند و اگر هم نه، باز مطلب به جای خودش‌باقی است ولایت امام علیه‌السلام ولایت سعی است اختصاص به جایی، دون جایی ندارد و آن با دلها مرتبط است و دلها را به سمت خود می‌کشاند آن دلهایی که قابل باشند و لایق باشند، می‌کشاند آنها را به سمت خودش.

و روز عرفه روزه‌اش بسیاربسیار مؤکد است البته اگر انسان ضعف او را بگیرد و نتواند دعای بعدازظهرروز عرفه را بخواند واعمال او را البته اعمال آن روز فقط صرف دعای سیدالشهدا نیست دعاهای

دیگری هم در روز عرفه هست که در مفاتیح است وآنها هم بسیار مؤکد است بسیار بسیار موکد است بهتر است که روزه نگیرد ولی اگرخب می‌تواند بگیرد و آنرا هم بخواند، نه، مخصوصا در این ایام که روزها خب کوتاه است و چندان شاید برای انسان سخت و مشکل نباشد روزه گرفتن. دعای روز عرفه از سیدالشهداء، بسیار بسیار دعای عجیبی است وبزرگان این دعا را همه می‌خواندند و به شاگردانشان هم توصیه می‌کردند خود مرحوم آقا در خیلی از سنوات ما را جمع می‌کردند در منزلشان و ما می‌خواندیم به اصطلاح این دعا را و بقیه هم به اصطلاح گوش می‌دادند، این که در مجالس فعلا رسم شده است که هر کسی یک مفاتیح دستش می‌گیرد و می‌خواند این کار را نکنید و کنار بگذارید دعا باید یک نفر بخواند اگر شخص خودش دعا می‌خواند خب برود در منزل خودش دعا بخواند و اشکال ندارد برود در منزلش، مسجدی، جایی، بیرونی، می‌خواهد با خودش خلوت کند، تنها باشد، خیلی خوب است و اگر چندنفر مثلا در مجلسی دعا خوانده می‌شود یک نفر بخواند و بقیه توی دل با او بخوانند این اثرش زیادتر است از اینکه انسان خودش دست بگیرد وخودش هم دعا بخواند و همینطور در سایر دعاها، فرق نمی‌کند، آن تأثیر بیشتری دارد و تمرکز بیشتری برای انسان حاصل می‌کند، دعای روز عرفه بسیار مهم است و دعای سیدالشهداء در روز عرفه که واقعا اصلا دریاهایی است از معرفت که چطور حضرت تمام وجود خود و شراشر وجود خود را در این نظام میاید و همه را رو می‌کند و دست قدرت پروردگار را در ایجاد و تکامل و استقرار حیات و کیفیت دستگیری و هدایت و اینها واقعا عجیب واقعا عجیب حضرت بیان می‌کند در این دعا، کسی که این را بخواند و به معانی او توجه داشته باشد متوجه می‌شود که تمام حرکات ما بدون عنایت خدا انجام نمی‌گیرد؟! تمام آن توجه ما تا عنایت خدا نباشد فایده‌ای ندارد، یک عنایت اگر سلب بشود هزارتا مانع پیش می‌آید، یک مانع پیش می‌آید و انسان را منع می‌کند، یک مانع پیش می آید انسان را نمی‌گذارد این کار را انجام بدهد، یک مانع پیش بیاید انسان به آن مقصدی که باید برسد نمی‌رسد، یک مانعی پیش بیاید انسان نماز نمی‌خواند، یک مانع پیش بیاید انسان دعا نمی‌خواند، یک مانع پیش بیاید انسان توجه ندارد، این مانع‌ها را کی برطرف می‌کند؟ حضرت در این دعا همه را بیان می‌کند می‌گوید خدایا تو دست من را گرفتی آنچه راکه برای من لازم است پیش آوردی آن موانعی راکه هست یکی یکی خودت برمی‌داری و من نمی‌دانم.

من الان در این مجلس حضور پیدا کردم اما خبر داریم هزارتا مانع برداشته شده تا ما آمدیم اینجا؟ نه، می‌گوییم سوار ماشین شدیم و روشن کردیم و آمدیم! هزارها مانع بوده که ما خبر نداریم یکی از آنها وقتی‌روشن می‌شود، عجب! إإإ!! اگر این قضیه اتفاق می‌افتاد، خب ما نمی‌توانستیم به این برسیم منتهی همه را خدا مخفی نگه داشته است می‌گوید تو دلت را صاف بکن دیگر کارت نباشد ما خودمان موانع را برمی داریم، دیگر خیلی راحته، کار را راحت کرده خدا برای ما، می‌گوید همه‌ی بارها را ما برمی‌داریم تو داری چکار

می‌کنی؟ ما فقط از تو یک جو دل صاف می‌خواهیم یک جو همت می‌خواهیم یک جو صدق می‌خواهیم، بقیه‌ی کارهایش با ما، کسی نیامده به تو بگوید بیل بردار و بیل بزن وکلنگ بزنی! این کلنگ‌ها را ما می‌زنیم تو فقط صفا داشته باش بعد ما تو را هُلت می‌دهیم، زمین را صاف می‌کنیم، برایت هموار می‌کنیم، آنچه را که به دردت می‌خورد در سر راهت قرار می‌دهیم، آنچه را که مانع برای حرکت توست از جلوی پایت برمی‌داریم، همه‌ی این کارها را ما داریم انجام می‌دهیم، تو می‌گویی به به ما سالکیم، ما داریم خدایا در راه تو می‌رویم! بیا بابا نگاه کن ببین چه خبر است! آن وقت سر از شرمندگی به زیر می‌اندازیم و دیگر نمی‌توانیم تو روی خدا نگاه کنیم! تو روی بزرگان نمی‌توانیم دیگر نگاه کنیم، عجب! ما کجا بودیم و تقاضامان نبود

ما نبودیم و تقاضامان نبود ❊❊❊ لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شنود[1]

تو از قبل همه را آماده کردی، تا ما را در این بستر قرار دادی. یک سوال از شما می‌کنم اگر مرحوم آقا نبود و این سلسله نبود و این بزرگان نبودند ما الان چکار می‌کردیم؟ خب بله خدا ممکن است راه دیگری قرار بدهد منتهی فرض این است که اگر راه خدا همین بود می‌گفت همین است و جز این نیست و من هم این را برمی‌دارم، اگر این بزرگان نبودند و مطلب را نرسانده بودند، این مطالب از کجا به ما می‌رسید؟ ما اگر می خواستیم دنبال خدا برویم چه می‌کردیم؟ به این حرفها می‌رفتیم گوش می‌دادیم که دارید می‌بینید، به این مسائل ...؟ هان! کی برای ما یک همچنین مردی را آورد که بیاید حتی در حالی که او را عمل کرده بودند توی رختخواب بود، بیایدکتاب بنویسد برای شما؟ کی این کار را کرد؟ در وقتی که او را عمل کرده بودند و در رختخواب بود، رفتیم گفتیم آقاجان، حالا دیگر دست بردار، گفتند: دست برداریم چکار کنیم؟ الان یک دو صفحه می‌توانیم بنویسیم، کی این کار را کرد؟ کی این شوق را انداخت؟ کی این فکر راانداخت؟ کی این همت را انداخت؟ کی آن درد را انداخت؟ اینها را خدا توفیق بدهد یک روزی ما بفهمیم، یک روزی متوجه بشویم، می‌دانیم نمی‌گویم نمی‌دانیم رفقا می‌دانند الحمدلله همه اهل فضل و درک و اهل مطلبند، می‌دانند، اما بهتر بفهمیم یک مقدار بیشتر بفهمیم آن دردی را که در طهران به من فرمود که اگر تمام بدنم را قطعه‌قطعه کنند یک خط از آنچه را که نوشتم دست برنمی‌دارم آن را ما برویم بفهمیم، آن را درک بکنیم، آن مساله بدست بیاید، آن وقت مطلب جور دیگری خواهد شد، حال و هوا تغییر پیدا خواهد کرد.

روز عید قربان یکی دیگراز فرصت‌های این ماه ذی‌حجه است بسیار بسیار روز مهمی است و یکی از دو روزی است که خدآند آن دو روز را عید اعلام کرده است. اول عید فطر است که بعد از یک ماه روزه و ضیافت الهی و پذیرایی و چه و چه واینها، بعد آن پاداشی را که خدآند می‌دهد آن پاداش را در روز عیدفطر با

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۲۹: اعتراض مریدان در خلوت وزیر.

خواندن نماز عید فطر **الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی اللّه علیه و آله ذخرا و شرفا و کرامتا و مزیدا**[1]

خدایا امروز را تو روز عید اعلام کردی و باید هم امروز روز عید باشد چرا؟ چون ما از ضیافت تو برگشتیم آمدیم درخانه‌ی تو و مورد ضیافت تو قرار گرفتیم یک ماه پاک شدیم صاف شدیم تجرد پیدا کردیم کثراتمان یک خورده کم شد تعلقاتمان یک خورده کم شد، توی ماه رمضان راحت‌تر آدم دست توی جیبش نمی‌کند؟ این همان است، توی ماه رمضان حالت بکاء برای انسان بیشتر و راحت‌تر پیش نمی‌آید؟ این همان است، توی ماه رمضان انسان از خودگذشتگی بیشتر ندارد؟ انصاف و رحم و عطوفتش بیشتر نیست؟ اینها همه اثرات چی است؟ اثرات این ضیافت الهی است هرکی بر طبق مرتبه‌ی خودش و بر طبق آن میزانی که نسبت به آن میزان عمل می‌کند هرکس یک جور است، بعد، امروز روز عید است و بزرگان که خب شنیدید دیگر در کتاب، مرحوم آقا نوشته اند که اینها اصلا بلند می‌شدند به عنوان شکرگذاری به زیات ائمه می‌رفتند بلند می شدند می‌رفتند نجف می‌آمدند کربلا زیارت سیدالشهداء، حضرت ابوالفضل، می‌رفتند زیارت کاظمین علیهم‌السلام بعد سامرا و حضرت سیدمحمد پسرامام علی النقی علیه‌السلام که در درباره آن حضرت داریم که حضرت تالی تلو امام بود (حضرت سیدمحمد در راه سامرا که در قریه‌ای به نام بلد هستند) و بعد به سایر امامزاده‌ها می‌رفتند حضرت حمزه، حضرت قاسم که در همان کربلا هستند اینها همان‌هایی هستند که می‌گویند که ضدولایت هستند!! اینها همانها هستند، واقعا چقدر باید کسی بی‌دین باشد و بی‌وجدان باشد، حالا دین نداری، نداشته باش وجدان داشته باشد، اینها همان‌هایی هستند که ضد ولایت هستند!! و خیلی با ائمه سروکار ندارند.

این بزرگان می‌رفتند چی؟! می رفتند به عنوان شکرگذاری. روز عید قربان هم همین است یعنی خدایا این ده روزی که ما را در ایام‌اللّه خودت وارد کردی در این ضیافت آوردی یک ماهِ اربعین موسی را طی کردیم، این ده روز هم رویش شد چهل روز حالا که در روز عید قربان هست، خیال نکنید فقط این برای افرادی است که در عرفات و منی و مشعر و اینها هستند آنها حساب و کتاب خودشان را دارند و بدانیم ما که همان ملکوتی که بر آنجا حاکم است، همان ملکوت برای کسی که مواظب باشد و مراقب باشد و در این ایام عمل کند به آنچه را که دستور است آن ملکوت بر ملکوت این هم ثبت خواهد شد، یعنی این هم مکه رفته این هم عرفات رفته این هم مشعر رفته این هم ذبح کرده لذا در روز عیدقربان مستحب است انسان ذبح کند مکه نرفته ولی ذبح مستحب است، مخصوصا برای حاج در سنوات بعد، بعد از آن سال هر سال که موفق برای زیارت حج نمی‌شود در روز عیدقربان این ذبح را بکند که مشمول این تأثیر ملکوتی که در آن موقعیت خاص برای افراد، خدآند درنظر گرفته، این هم مشمول او بشود لذا آن ملکوت بر نفس این تأثیر می‌گذارد. لذا در روز عید قربان بسیار

---

[1] ۲. اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

بجاست که همه نماز عیدقربان را بخوانند حالا یا فرادی بخوانند یا دسته‌جمعی آن دیگر هر کسی میل‌خودش هست.

اذکار توحیدیه در صبح عید، آن اذکار تا غروب روز دوازدهم هم ادامه داشته باشد، یعنی انسان آن اذکاررابهتراست وبسیار استحباب دارد و اولیاء خدا این را حتما می‌خواندند آن اذکار را بعداز نماز صبح که همان نماز عید است، می‌خواند نماز ظهر وعصر و مغرب و عشاء یازدهم و دوازدهم و غروب، دیگر آن تمام می‌شود و روز سیزدهم دیگر آن اذکار را نمی‌خواند این هم مربوط به روز عیدقربان، روز دیگر روز غدیر است که دیگر آن روز، روز تجلی ولایت است و ظهور ولایت است و روزی است که مربوط به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که رسول خدا فرمودند: افضل اعیاد امتی عید غدیر[1]، **افضل اعیاد امت من عیدغدیر است (یا غدیرخم، عید ندارد طبق این روایت) این روایت، روایتی است که از پیغمبر نقل شده و این روایت مشخص است و مسلم است، آن دینی که ولایت ندارد آن دین صفر است این را می‌خواهد پیغمبر بفرماید عیدقربان و عیدفطر بدون عیدغدیر صفر است، روزه بدون ولایت علی صفر است، ربات است، عروسک، ربات، مجسمه، نماز بدون ولایت امیرالمؤمنین آن نماز ربات است و مجسمه است و فایده‌ای بر آن نماز مترتب نیست مُهر ولایت در هرجا که بیاید آن عمل جان می‌گیرد ملکوت پیدا می‌کند روح پیدا می‌کند آن مُهر ولایت که نیاید آن نماز می‌شود چی؟ ورزش، نرمش، ورزش نمی‌کنید در صبح یا شب؟ این می شود چی؟! می شود نماز ورزش! روزه وقتی که مُهر ولایت امیرالمؤمنین بیاید روح می‌گیرد اگر مُهر علی نیاید می‌شود رژیم، بله رژیم، حج اگر مهر ولایت علی بیاید آن حج می‌شود حج ابراهیم حج موسی حج پیامبر حج اولیاء الهی می‌شود و اگر مُهر امیرالمؤمنین نیاید زیر آن حج آن حج می شود چی؟ سفر و تنوع و نگاه کردن به ساختمان و این طرف و آن طرف رفتن البته الان که همه اش اینطور شده و ما در این سفرهایی که بودیم، دراینها الحمدلله از این مسائل که خب بوده، موقع نماز که می‌شود آن آخوند کاروان می‌گوید آقا بلند شو از این نماز شب عرفات فیلم بردار و عکس بردار و ... این هم شب عرفه‌مان، روز عرفه هم که خب معلوم است بله، چه هست و چه نیست و بعد هم که تمام این مراسم همه عکس و فیلم و نمی‌دانم پرداختن به مسائل انحرافی و دور شدن از معنا، یکی در همه‌ی مدت عمرش یک بار خدا بهش توفیق بدهد بیاید مکه و برود آنها را ببیند و آن مسائل را ببیند و آن جاهایی که پیغمبران پا گذاشتند برودآنهارا ببیند و بعد بیاید خودش را با چه چیزهایی مشغول کند!! با چه مسائلی خودش را مشغول کند!! دیگر این بدبخت‌ترین فردی خواهد بود که دستش از نعمتهای الهی**

---

[1] الأمالی (للصدوق)، ص ۱۲۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یوم غدیر خم أفضلُ أعیادِ امّتی.

کوتاه شده خدا به همه‌ی ما فهم بدهد، یک قدری، یک قدری فهم بدهد، یک قدری شعور بدهد، تا اینکه ما مسائل را بتوانیم بهتر بفهمیم خلاصه بله! مطلب، خیلی مسئولیت، مسئولیت سنگینی است.

علی کل حال روز عید غدیر روز ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و باید این مساله شِعار بشود، ولایت امیرالمؤمنین باید شِعار بشود امروزه بحمداللَه بخاطر همین مسائل وحدت بین شیعه و سنی کم‌کم دارد این قضیه فراموش می‌شود و باید گفت مساله وحدت که چه عرض کنم ما داریم فناء در تسنن پیدا می‌کنیم، نه وحدت، وحدت کارمان گذشته و خیلی دور شدیم دیگر مساله مساله إفناء در تسنن و فانی شدن در جناب ابوبکر و عمر دارد الان این اتفاق می‌افتد، این مساله دارد اتفاق می‌افتد، آن از خدا بی‌خبرانی که تیشه برداشته اند و به کمر تشییع تیشه دارند می‌زنند فقط خدا جزایشان را بدهد، به اسم شیعه که اینها به هر عنوانی اسم امیرالمؤمنین ممنوع می‌شود صحبت از ولایت ممنوع می‌شود، صحبت از خلافت ممنوع است همه‌ی اینها ممنوع، ممنوع که چی یعنی؟ دل کی را می‌خواهیم بدست بیاوریم؟ دنبال کی می‌خواهیم بگردیم؟ از چی می‌ترسیم؟ دین ولی دارد، ولیش هم حی است، حاضر است، ما باید بفهمیم خدای ناکرده در خطوط قرمز وارد نشویم و از خط قرمز نگذریم و مورد غضب ولی حی‌مان قرار نگیریم مساله ولایت امیرالمؤمنین با دُم شیر بازی کردن است، آن وقت نمی‌دانیم از کجا خوردیم، آنم که بسیارخب، حالا بازی می‌کنید بسیارخوب حالا می‌فهمید دنیا دست کی است؟ با دُم شیر بازی نکنیم.

غدیر را باید به همه‌ی دنیا اعلان کنیم نه مثل آن مردک بیائیم و بگوئیم که غدیر یک فرع فقهی است که در هر فرع فقهی اختلاف وجود دارد، بی‌شعور، غدیر فرع فقهی است؟ یا مهمترین مساله‌ی اصولی در اعتقاد شریعت و در اعتقاد دیانت ما است؟ اینها آنهایی هستند که کمر ولایت را می‌شکنند و آنهایی هستند که امیرالمؤمنین می‌فرمایند که کمر مرا شکستند، این افراد!! یک فرع فقهی است، بله، در آن اختلاف است مثل سایر فروع فقهی!! تو کور بودی و ندیدی که رسول خدا فرمودند که: ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایه[1] **هیچ بنائی در اسلام شعار قرار نگرفت الّا اینکه بناء ولایت بالاتر از همه‌ی آن ابنیه بود و مورد اهتمام پروردگار از همه‌ی بناء، از نماز بالاتر، از روزه بالاتر، از حج بالاترازهر چی که بگی! اینها را شما ندیدید؟ حالا نگوییم! حرف نزنیم! نه نباید این حرفها بزنیم! وقتش ... وقتش کی است؟ وقت این حرفها کی است؟ وقتی خود حضرت ظهور کند؟ اینها مسائلی است که انسان باید متوجه باشد و ما باید بدانیم که شیعیان امیرالمؤمنین به حرفهای این و آن نگاه نمی‌کنند به حرفهای بزرگان نگاه می‌کنند، شیعه‌ی امیرالمؤمنین تکلیفش را از اولیاء خدا و عرفا می‌گیرد، آن عارفی که علی را شناخته آن ولی خدایی که علی را شناخته، ما تکلیفمان را از آنها**

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۸: عن أبی جعفر علیه‌السّلام قال: ... و لم یناد بشیء کما نودی بالولایة.

می‌گیریم، نه از این حرفهایی که هر کسی صبح بلند می شود و ده جور حرف می‌زند صبح ظهر و شب سه قسم و سه جور و برحسب مصلحت و منافع و دنیا و شأن و شخصیت، تنها چیزی که در میان نیست مساله‌ی امام زمان است و مساله‌ی حقوقی که آن حضرت بر گردن ما گذاشته است. فقط همین، غیر از این که چیز دیگری نیست، لذا باید این مساله‌ی غدیر را هرچه بیشتر به آن اهتمام داشت و باید طبق آنچه را که بزرگان فرمودند پنج روز را باید به عنوان سنت عید گرفت باید رفقا به این مساله اهتمام داشته باشند و این پنج روز را چهار روز از قبل و ختم می‌شود به روز هیجدهم و در این مجالس از مطالبی که مورد توجه مکتب هست و امیرالمؤمنین روی آنها نظر دارد باید از آنها گفت فقط تنها آدم راجع به امیرالمؤمنین شعر بخواند فایده ندارد شعر خواندن خب آدم یکی دوتا سه تا اما نه هی دیگر تمام مجالس این حرفها را بزند! آن مطالبی که مورد نظر حضرت است، اعتقادات ما است، روش زندگی ما است، کیفیت سلوک است، مبانی ما را محکم می‌کند، از این مطالب، مطالب حیاتی، کلیدی، اساسی، در قالب شعر، در قالب مقاله در قالب داستان در قالب سخن و کتابت، انسان در این مجالس بیان کند خیلی مجالس طول نکشد که باعث ملالت بشود در حدی که نشاط برقرار باشد و مخدرات که شرکت می‌کنند باید با زی درخور مجلس ولایت شرکت کنند، از لباس‌هایی که لباس‌های نامناسب است پرهیز بشود مجلس ولایت امیرالمؤمنین با مجلس عروسی و اینها تفاوت می‌کند فرق می‌کند و از مقام تظاهر و نشان دادن‌ها و سُمعِه پرهیز بشود چشم‌و هم‌چشمی نباید باشد، خصوصیت مجالس و نوع مجالس بنحوی باشد که تقریبا در یک سطح و در یک میزان این مجالس برقرار بشود تفاضلی بین فردی وبین فرد دیگری نیست، هرکسی آمادگی دارد.

خلاصه این مسائلی که قبلا هم صحبت شده راجع به اینها، رفقا هم به این مطالب توجه می‌کنند باید مجلس امیرالمؤمنین را عالم‌گیر کنیم یعنی همه‌ی دنیا باید روز .... البته الان خیلی جاها دارند این کار را انجام می‌دهند در خیلی از کشورها این مجالس غدیریه هست الحمدلله و باید در همه جا نسبت به این مساله اهتمام داشته باشند تا اینکه مساله ولایت اعلان بشود به همه جا اعلام بشود آن ندایی که برای رسول خدا آمد آن ندا امروز برای ما است يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ المائدة، ٦٧ اگر امروز ولایت علی را اعلان نکنی اصلا رسالت ما را انجام ندادی تمام شد و رفت، آن بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الان برای ما آمده، مگر ما به رفقا نگفتیم که این آیات برای همه است؟ مگر صحبت مطالب نشده است؟ تمام آیات قرآن از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس تمام این آیات یک‌یک برای ماست به ما نازل شده قرآن به من نازل شده به شما نازل شده به شما نازل شده به تک‌تک ما آیات قرآن نازل شده منتهی هرکسی برطبق مرتبه‌ی خودش این آینه‌ای که قرآن را به بقیه پخش کند ومنتشر کند کی بوده؟ رسول اللَه بوده، نه اینکه قرآن بر رسول خدا نازل شده و بس، فقط ما بیائیم بگوییم خب این قرآن بر پیامبر نازل شده، حالا ما می‌خوانیم،

اینکه چیزی نیست این روزنامه است! آیه‌ی قرآن بر من و شما یک‌یک نازل شده است ودر روز قیامت قرآن می‌آید و مخاصمه می‌کند و طرح شکایت و دعوا می‌کند که این فرد مرا کنار گذاشت این حرفها شوخی نیست، روایت داریم از خودم نمی‌گویم، که در روز قیامت قرآن می‌گوید: اهملونی اینها مرا مهمل گذاشتند، کنار گذاشتند، به من عمل نکردند، گوش ندادند و مرا نخواندند این آیه‌ی یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ همین الان بر ما آمده، ای فردی که داری صحبت می‌کنی و ای کسی که داری می‌شنوی اگر این را ابلاغ نکنی ابلاغ نه اینکه حالا بلندشوی بلندگو بیاوری سروصداکنی! نه، هر کسی در آن وضعیت خودش باید این مطلب را بگوید به همسایه بگوید اعلان کند، جوری باشد در محل، درجا، این وضعیت .... خیلی ما داریم عقب می‌رویم، خیلی داریم عقب می رویم!

این را اگر نکنی، تو تا به حال نماز نخواندی، تو تا به حال روزه نگرفتی، تو تا به حال حج انجام ندادی، تو تا به حال صدقه ندادی، فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ یعنی همین دیگرهان؟! یعنی نه نماز را به مردم گفتی، نه روزه را گفتی و نه حج را پس ما چی؟ ما هم همینطور نه نماز خواندیم، نه روزه گرفتیم، این همان معنای ولایت است، اگر ولایت بود نماز هست و اگر ولایت نبود چیست؟ نرمش، ورزش، این است! اگر ولایت بود پای پرونده‌ی ما، ما عبدیم والا اگر ولایت نبود چی هستیم؟ فرعون، نمرود، شدّاد هستیم، شوخی هم نداریم، این معنا معنای حقیقی ولایت است، لذا بزرگان آمدند و این سنت را گذاشتند و ما هم باید از این سنت تبعیت کنیم خب مسائل دیگر هم بود ولی من دیگر خسته شدم و انشاءاللَه امیدواریم که تا قبل از محرم هم باز مجلسی باشد که قدری هم راجع به مسائل عزاداری سیدالشهداء و کیفیت عزاداری و اقامه‌ی عزا و مصیبت و برداشتی که انسان از این مجالس می‌کند با توجه به مطالبی که گوشه و کنار شنیده می‌شود، انشاءاللَه برای رفقا عرایضی را عرض کنیم.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد